



## پیغام عشق

قسمت هفتصد و بیست و دوم





خانم جیران



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۱ گنج حضور، بخش چهارم

جاهدوا فینا بگفت آن شهریار

جاهدوا عنا نگفت ای بی قرار

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۵۸

خداوند در قرآن می فرماید: «در من یعنی در فضای گشوده شده مجاهدت و کار کنید تا به زندگی زنده شوید و مرکزتان عدم شود.» ولی هرگز نفرمود که «بیرون از من، در فضای ذهن، کار و تلاش کنید، از فضای یکتایی دور شده و به اتفاق این لحظه واکنش نشان بدهید.»

(قرآن کریم، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹)

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.»

«کسانی را که در راه ما [در فضای گشوده شده] مجاهدت کنند، به راههای خویش هدایتشان می کنیم، و خدا با

نیکوکاران است.»

بیشتر اصحاب جنت ابله‌ند  
تا ز شرّ فیلسوفی می‌ره‌ند  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۷۰

همه اصحاب بهشت، انسان‌های فضاگشا، به خاطر این که با عقل من‌ذهنی فکر و عمل نمی‌کنند، راستگو و شاد بوده و شکر و صبر و پرهیز می‌کنند از نظر من‌های ذهنی ابله هستند. تا بدین وسیله از شرّ فیلسوفی، دانایی و زیرکی من‌ذهنی رها شوند.

زیرکان، با صنعتی قانع شده  
ابلهان، از صنّ در صانع شده  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۷۴

صنّ: آفرینندگی. صانع: آفریننده. زیرکان، من‌های ذهنی، به حقه‌بازی و فکرهای ذهن قانع شده‌اند. اما ابلهان، انسان‌هایی که می‌دانند این زیرکی من‌ذهنی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها کار نمی‌کند با فضاگشایی از طریق هر مصنوعی به «صنّ»، نیروی آفرینش خداوند، پی بردند.

فعل آتش را نمی‌دانی تو، برد  
گرد آتش با چنین دانش مگرد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۷۸

برد: دور باش

اگر آثار جنگ، خشم، ستیزه، فکر و اعمال من‌ذهنی را نمی‌دانی، بنابراین از آتش من‌ذهنی دور باش و به سوی مولانا برو و با چنین دانش ناقصی، پیرامون آتش من‌ذهنی نگردد.

علمِ دیگ و آتش ار نبود تو را  
از شرر نه دیگ ماند، نه آبا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۷۹

آبا: آتش.

اگر تو علمِ دیگ و آتش و آشپزی را نمی‌دانی بدان که غذا را می‌سوزانی و به سبب آتش نه دیگ می‌ماند و نه آتش.

آب، حاضر باید و فرهنگ نیز  
تا پزد آن دیگ سالم در آزیز  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۸۰

آزیز: به جوش آمدنِ دیگ

برای طبخ غذای این جهانی باید هم آب، خرد زندگی، حاضر باشد و هم هنر آشپزی را بدانی تا آن دیگ به جوش آید و غذا را خوب و سالم بپزد. به عبارت دیگر هم امکانات این جهان و هم فرهنگ آن جهانی یعنی هشیاری حضور باید آماده باشد تا به تعادل و ترازو در زندگی دست یابی و بتوانی به صورت هشیاری ناظر به جهان بیرون نگاه کنی.

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد  
جهد را خوفست از صد گون فساد  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

یک توجه زندگی و خداوند با فضای گشوده‌شده از هزار جور تلاش با من‌ذهنی بهتر است؛ زیرا کوشش و جهد ما بدون فضاگشایی و عنایت زندگی و زیر‌تهدید من‌ذهنی دچار فساد و تباهی خواهد شد؛ به عبارت دیگر وسیله رسیدن به هدف باید فضای گشوده‌شده و خرد زندگی باشد چراکه بکار بردن ابزار من‌ذهنی هدف را فاسد می‌کند.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد  
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد  
-حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۱۴۳

سال‌هاست که دل انسان، آینه و هشیاری حضور را طلب می‌کند تا بوسیله این آینه همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و با فضاگشایی، مرکز را عدم کند. اما به جای یافتن خدا و زندگی در مرکزش، از بیگانه، چیزهایی که ذهنش نشان می‌دهد، خداوند را جست‌وجو می‌کند.

گوهری کز صدف گون و مکان بیرون است  
طلب از گم‌شدگان لب دریا می‌کرد  
-حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۱۴۳

انسان گوهر گرانبهای حضور که خارج از مکان و ذهن است و با باز کردن فضای درون بدست می‌آید را از من‌های ذهنی که از دریای یکتایی و فضای گشوده‌شده، بی‌خبر و ناآگاه بوده و در ساحل این دریا گم شده بودند، جست‌وجو می‌کرد؛ در حالیکه من‌های ذهنی براساس فکرها و باورهای هم‌هویت شده سخن گفته و آدرس غلط به او می‌دهند.

ز دام چند پرسی و دانه را چه شده‌ست؟  
به بام چند برآیی و خانه را چه شده‌ست؟  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۹۲

ای انسان، چرا همیشه از دام من‌ذهنی و همانیدگی‌ها صحبت می‌کنی؟ دانه حضور چه شده‌است؟ چرا فضا را باز نمی‌کنی تا از جنس دانه بشوی؟ چرا این قدر به بالای بام این جهان می‌آیی و بیرون را تماشا می‌کنی؟ پس خانه مرکزت چه شده‌است؟ چرا خداوند را در مرکزت جست‌وجو نمی‌کنی؟



طفل تا گیرا و تا پویا نبود  
مرگش جز گردن بابا نبود  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۳

گیرا: گیرنده، قوی. پویا: راه‌رونده، پوینده  
تا زمانی که طفل هنوز قدرت بدنی نیافته و نمی‌تواند راه برود، بر دوش پدرش می‌نشیند یا مادرش او را بغل می‌کند.

چون فضولی گشت و دست و پا نمود  
در عنا افتاد و در کور و کبود  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۴

عنا: مخففِ عناء، رنج، سختی. کور و کبود: دیدِ من ذهنی و آسیب‌های ناشی از آن

وقتی طفل نیرومند شود، دست‌وپایش قوت گرفته و بتواند راه برود، گردن پدر و آغوش مادر را رها می‌کند؛ در نتیجه زمین خورده و دچار سختی، درد و زحمت می‌شود.

جان‌های خلق پیش از دست و پا  
می‌پریدند از وفا اندر صفا  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۵

جان همه انسان‌ها قبل از اینکه وارد این جهان شده و دست و پای ذهنی پیدا کنند، چون در فضای یکتایی به خداوند وفا داشتند، در صفای هشیاری مطلق پرواز می‌کردند و با خداوند یکی بودند.

چون به امر اَهْبَطُوا بندی شدند  
حبس خشم و حرص و خرسندی شدند  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۶

اَهْبَطُوا: فرود آید، هبوط کنید.  
وقتی انسان شروع به ساختن من‌ذهنی کرد، با فرمان اَهْبَطُوا، «فرود آید» یکی بودنش با خداوند را از دست داد و به جدایی افتاد، با چیزهای این جهانی همانیده شده و از طریق آن‌ها فکر و عمل کرد؛ در نتیجه در زندان خشم، میل به زیاد کردن و شاد شدن از همانیدگی‌ها حبس گردید. و فقط با فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها و زنده شدن به خداوند می‌تواند دوباره به جایگاه شرف و یکی بودن با خداوند دست یابد.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۸) «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

«گفتیم: همه از بهشت [جایگاه شرف و یکی بودن با خداوند به جایگاه جدایی از او] فرود آید؛ پس اگر هدایتی از من به سوی شما رسید، آنها که هدایت مرا پیروی کنند، نه بیمی دارند و نه اندوهی.»  
[اگر شخصی فضاگشایی کرده، همانیدگی‌ها را شناسایی و بیندازد، از طریق فضای گشوده‌شده به سوی خداوند حرکت کرده و خود زندگی او را هدایت می‌کند، بنابراین نه ترسی دارد و اندوهی]

ما عیالِ حضرتیم و شیرخواه

گفت: اَلْخَلْقِ عِیَالٍ لِلَّهِ

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۷

عیال: خانوار

ما انسان‌ها خانوار و روزی‌خوار خدا هستیم و با فضاگشایی شیر زندگی را می‌خوریم به عبارت دیگر تمام مخلوقات عالم، عضوی از خانواده خداوند هستند و خداوند به آن‌ها نور و غذا داده و هدایتشان می‌کند؛ چنانچه حضرت رسول می‌فرماید: همه مردم خانوار خدا هستند.

جست و جویی از ورای جست‌وجو

من نمی‌دانم، تو می‌دانی، بگو

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱۱

به دنبال جست‌وجویی غیر از جست‌وجوهای ذهنی و همانیدگی‌های این جهانی باش؛ چراکه آن جست‌وجو براساس فضای گشوده‌شده بوده و با عدم کردن مرکز، هشیاری حضور جنس خودش را پیدا می‌کند و وسیع‌تر می‌شود. من نمی‌دانم و نمی‌توانم با ذهنم آن جست‌وجو را بیان کنم اگر تو می‌دانی برای من بازگو کن. [هیچ کسی نمی‌تواند جست‌وجو براساس فضای گشوده‌شده را توضیح بدهد و این کار باید عملاً با فضاگشایی صورت بگیرد.]

گفت پیغمبر که جنت از اله  
گر همی خواهی، ز کس چیزی نخواه  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

پیامبر فرمود که اگر از خداوند خواستار بهشت در این جهان هستی، از انسان‌ها و چیزهای این جهانی هدایت و کمک نخواه و توقعت را از همه چیز و همه کس به صفر برسان؛ فضا را باز کن، از مرکزت کمک بگیر و بگذار زندگی تو را هدایت بکند.

روحی ست بی نشان و ما غرقه در نشانش  
 روحی ست بی مکان و سر تا قدم مکانش  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۶۶

روح و اصل انسان از جنس هشیاری و امتداد خداست که نشان ندارد [یعنی ذهن نمی تواند آن را ببیند چراکه ذهن قادر به دیدن چیزی است که بوسیله پنج حس کشف شود] اما در نشانها، فکرها و چیزهایی که ذهن نشان می دهد هم هویت و غرق شده است. تمام وجود انسان را هشیاری که بی مکان است پر کرده است یعنی انسان تماماً از جنس خداست.

خواهی که تا بیابی؟ یک لحظه ای مجویش  
 خواهی که تا بدانی؟ یک لحظه ای مدانش  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۶۶

آیا می خواهی اصلت را، خداوند را بیابی؟ پس با من ذهنی او را جست و جو و شناسایی نکن. آیا می خواهی خدا را بشناسی؟ پس ذهنت را خاموش کن و یک لحظه با من ذهنی او را شناس، در اینصورت به او تبدیل خواهی شد.

چون در نهانش جویی، دوری ز آشکارش  
چون آشکار جویی، محجوبی از نهانش  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۶۶

محجوب: در حجاب، در پرده  
اگر خداوند را با ذهن، بطور نهان جست‌وجو کنی آشکارا او را نمی‌بینی و اگر در جهان بیرون او را بصورت جسم  
بجویی او را در درونت نمی‌بینی.

چون ز آشکار و پنهان بیرون شدی به برهان  
پاها دراز کن خوش می‌خسب در امانش  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۶۶

خُسبیدن: خوابیدن.  
اگر در این لحظه از طریق برهان یا همان فضای گشوده‌شده، به آشکار و پنهان و هر آنچه که ذهنت به تو  
نشان می‌دهد توجه نکرده و خدا را در ذهن جست‌وجو نکنی، از جنس زندگی می‌شوی و می‌توانی پاهایت را دراز  
کرده و در سایه امنیتِ زندگی با خیال راحت بخوابی.

أَنْتَ وَجْهِي، لَا عَجَبَ أَنْ لَا أَرَاهُ  
غَايَةُ الْقُرْبِ حِجَابُ الْأَشْتَبَاهِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۶

خداوندا، تو حقیقت و اصل من هستی؛ تعجبی نیست که تو را نبینم چرا که من هنوز در خواب ذهن هستم و تو را با ذهن می بینم و غایت قرب، حجاب اشتباه و خطای من شده است.

أَنْتَ عَقْلِي، لَا عَجَبَ أَنْ لَمْ أَرَكَ  
مِنْ وَفُورِ الْإِتْبَاسِ الْمُشْتَبِكِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۷

الْتِبَاسُ: اشتباه شدن  
مُشْتَبِكٌ: آمیخته درهم، به یکدیگر درآمده مانند شبکه های بافته شده تور.  
خدایا، تو عقل من هستی، اگر من تو را بعلت اشتباهات زیاد تو در تو و درهم پیچیده من ذهنی و عینک همانیدگی ها نبینم جای هیچ تعجبی نیست.



جُنْتُ أَقْرَبُ أَنْتَ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ  
كَمْ أَقْلُ يَا، يَا نِدَاءٌ لِلْبَعِيدِ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۸

تو از رگ گردنم به من نزدیک تری، تو عین من هستی. تا کی در ذهن بمانم و تو را با الفاظی همچون «ای خدا» و «یا خدا» که بر دوری دلالت دارد با من ذهنی صدا کنم؟ چرا که حرفِ ندای «یا» برای خواندن شخص از مسافتی دور است. باید فضا را باز کنم و به تو زنده شوم.

بَلْ أَغَالِطُهُمْ أُنَادِي فِي الْقِفَارِ  
كَيْ أُكْتَمَ مِنْ مَعِيَ مِمَّنْ أَعَارَ  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۹

أغالط: به اشتباه می اندازم.  
أُنَادِي: ندا می کنم، صدا می زنم.  
قِفَار: بیابان‌ها  
كَيْ: به جهت آنکه  
أُكْتَمَ: مکتوم می دارم، پنهان می سازم

بلکه مردم نااهل و دارای من ذهنی را به اشتباه می اندازم و عمداً در بیابان‌های ذهن آن‌ها را صدا می کنم، تا آن کسی را که به او غیرت می ورزم از نگاه نااهلان پنهان سازم. یعنی خداوند طبق قانون غیرت، به هر کسی که من ذهنی دارد، اجازه ورود به درگاهش، فضای یکتایی، را نمی دهد.

بی‌مرادی شد قلاووزِ بهشت  
حَفَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِیْ خَوْشِ سِرْشْت  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

قلاووز: پیشرو، راهنما

نرسیدن به خواسته‌های من‌ذهنی، موفق نشدن و ناامیدی از آن‌ها، راهنمای بهشت است و پیغامی دارد، پیغامش این است که عقل من‌ذهنی کار نمی‌کند بلکه فضاگشایی، عشق و خرد خداوند است که زندگی انسان را اداره می‌کند. ای خوش سرشت که از جنس خداوند هستی، این حدیث را بشنو که می‌گوید: «بهشت، از دست دادن هشیاری جسمی و خارج شدن از نفوذ جمع و اثرات بد من‌های ذهنی در سختی‌ها و ناملایمات و پرهیز پیچیده شده‌است و دوزخ در شهوات، حرص و خوش‌آیند من‌ذهنی می‌باشد.»

(حدیث)  
«حُقَّتْ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَحُقَّتْ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»  
«بهشت در چیزهای ناخوشایند [برای ذهن] پوشیده شده و دوزخ در شهوات [چیزهای خوش آیند ذهن]»

با تشکر:  
تنظیم کننده متن: خانم جیران  
گوینده: خانم جیران



خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۱ گنج حضور، بخش پنجم

عاقلانیش، بندگان بندی اند  
عاشقانش، شگری و قندی اند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۱

عاقلان، من‌های ذهنی، از روی ناچاری با فشار دردها و ناامیدی بسوی فضاگشایی، زنده شدن به زندگی و بندگی خداوند رو آورده‌اند. اما عاشقان، انسان‌های فضاگشا، مرتب مرکزشان را عدم کرده و با جان و دل و رضایت کامل فرمان خدا را پذیرفته مثل قند و شکر، شیرین هستند و با زندگی همکاری می‌کنند.

اُنْتِيَا كَرُهًا مِهَارٍ عَاقِلَانِ  
 اُنْتِيَا طَوْعًا بَهَارٍ بِيدَلَانِ  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۲

از روی کراهِت و بی میلی بسوی خداوند بیایید، افسارِ عاقلان است؛ اما از روی رضا و خرسندی بیایید بهارِ عاشقان؛ عاشقان با میل خودشان فضا را باز می کنند و بسوی تبدیل شدن به خداوند باز می گردند.

(قرآن کریم، سوره فصلت (۴۱)، آیه ۱۱)  
 «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.»  
 «چون خداوند به آسمان پرداخت و آن دودی بود. به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمانبردار آمدیم.»

همچو آن گر که همی پنداشته است  
 کو نکویی کرد و آن برعکس جست  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۶

درست مانند داستان آن ناشنوا که به عیادت همسایه بیمار خود می‌رود، با مقایسه‌هایی بی‌اساس سخن می‌گوید و خیال می‌کند کار خوبی انجام داده و حق همسایگی را به جا آورده در حالیکه نتیجه عملش، برعکس گمانش بود و دوستی چندین ساله‌اش را با او بر باد می‌دهد. مولانا ما را به کر و بیمار تشبیه می‌کند، در من ذهنی هم کر هستیم، هم بیمار، در این داستان ما به عنوان کر به عیادت یک من ذهنی دیگر که بیمارست می‌رویم و با افکار و مقایسه‌های ذهنمان فکر می‌کنیم در حال خدمت کردن هستیم.



او نشسته خوش که: خدمت کرده‌ام  
حق همسایه بجا آورده‌ام  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۷

آن ناشنوا دل خوش ست و پیش خودش می‌گوید: حق همسایگی را نیک بجا آورده‌ام. ما هم در من ذهنی در حالی که انعکاسات ذهن خودمان را در دیگران می‌بینیم دل‌مان خوش است که در حال خدمت کردن به آن‌ها هستیم ولی بدون هشیاری حضور و چشم و گوش عدم، تخریب ایجاد می‌کنیم.

بهر خود او آتشی افروخته است  
در دل رنجور و خود را سوخته است  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۸

ولی او با عمل کژ خود، آتشی در دل آن بیمار افروخته و وجود خود را در آن سوزانده است همانطور ما هم با فکر و عمل کردن بوسیله من‌ذهنی نه‌تنها به کسی خدمت نمی‌کنیم بلکه به آتش درد، معصیت و همانیدگی دیگران دامن می‌زنیم.

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۰۳)  
« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. »

«بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۰۴)  
« الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. »

«آنهایی که کوشش‌شان [بوسیله من‌ذهنی] در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند.»

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُوقِدْتُمْ  
انَّكُمْ فِي الْمَعْصِيَةِ اَزِدْتُمْ  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۹

پرهیزید از آتشی که خود افروخته‌اید که همانا شما گناهان را افزوده‌اید. پرهیزید از آتشی که با من ذهنی برای خود افروخته‌اید به‌راستی که شما گناهان را افزوده‌اید یعنی هر فکر و عملی بر حسب همانیدگی‌ها معصیت و درد را بیشتر می‌کند پس تا زمانی که فضای درون باز نشده و مرکزمان را عدم نکرده‌ایم در من ذهنی بر آتش درد جهان اضافه می‌کنیم.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۴)  
 «... فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...»

«... بترسید از آتشی که برای کافران مهیا شده و هیزم آن مردمان و سنگ‌ها [من‌های ذهنی و همانیدگی‌ها] هستند.»

(قرآن کریم، سوره تحریم (۶۶)، آیه ۶)  
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌ها [من‌های ذهنی و همانیدگی‌ها] هستند نگه دارید. فرشتگانی درشت‌گفتار و سخت‌گیر بر آن آتش موکلند. هر چه خدا بگوید نافرمانی نمی‌کنند و همان می‌کنند که به آن مأمور شده‌اند.»

گفت پیغمبر به اعرابی ما  
 صَلِّ اِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ يَا فَتَى  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۰

اعرابی: عربِ صحرائشین

پیامبر (ص) به یکی از اعراب صحرائشین فرمود: نماز بگذار که تو هنوز نماز نگذارده‌ای ای جوان.  
 پیامبر (ص) به یکی از اعراب صحرائشین فرمود: «ای جوان، نماز بگذار که تو هنوز نمازت را با حضور  
 نخوانده‌ای.» [همانطور مراقبه، عبادات، فکرها و اعمالی که از حضور سرچشمه نمی‌گیرند، نه تنها هیچ اثری  
 سازنده در وجود ما و در این جهان ندارند بلکه سبب تخریب جهان نیز می‌شود].

از برای چاره این خوفها  
آمد اندر هر نمازی اهدنا  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۱

از ترس آنکه مبادا نمازمان، با من ذهنی و بدون حضور انجام گیرد مقرر شد در هر نماز سوره فاتحه خوانده شود  
تا آیه اهدنا الصراط المستقیم «ما را به راه راست هدایت فرما» قرائت شود.

(قرآن کریم، سوره حمد (۱)، آیه ۶)  
«اهدنا الصراط المستقیم.»  
«ما را به راه راست هدایت کن.»

کین نمازم را میامیز ای خدا  
 با نماز ضالین و اهل ریا  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۲

یعنی خداوندا، عبادت‌هایم را از نوع عباداتِ ریاکاران و گمراهان کسانیکه مرکزشان من‌ذهنی است قرار مده.

از قیاسی که بکرد آن کر گزین  
 صحبت ده ساله باطل شد بدین  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۳

از قیاسی که آن شخص ناشنوا بکار برد، دوستی و همنشینی ده ساله‌اش از بین رفت. [با هر مقایسه، خودمان و دیگران را در اثر دیدن از طریق یک همانیدگی مثل سوادمان، پول، مقام و باور به یک جسم کاهش می‌دهیم در حالتی که ما بی‌نهایت خدا هستیم و هیچ دو بی‌نهایتی را نمی‌توان با هم مقایسه کرد.]

خاصه ای خواجه قیاس حسّ دون  
 اندر آن وحی ای که هست از حد فزون  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۴

دون: پایین، پست، فرومایه  
 ای انسان، بویژه قیاس حواس پست و پایین من ذهنی درباره وحی الهی که از حدود و حیطة عقل خارج است؛  
 به عبارت دیگر ما یک هشیاری بی حد و بی نهایت هستیم در این فضای از حد فزون به یک من ذهنی کوچک  
 چسبیده ایم، ارزش خود و دیگران را به جسم و فکر کاهش داده و دائماً مقایسه می کنیم.

همچو مستی، کو جنایت ها کند  
 گوید او: معذور بودم من ز خود  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۵

در من ذهنی و با هشیاری جسمی مانند مستی هستیم که شراب می خورد، مست کرده و جنایت می کند. به او  
 می گویند چرا این کارها را انجام دادی؟ می گوید خب عذرم پذیرفته است و مست بودم.



گویدش لیکن سبب ای زشتکار  
از تو بد در رفتن آن اختیار  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۶

خداوند به ما که مست شراب همانیدگی‌ها هستیم، می‌گوید: «ولی ای بدکار تو خود سبب از دست دادن اختیارت بودی.» یعنی اگر شراب همانیدگی‌ها را نمی‌خوردی عقلت زوال نمی‌یافت و مرتکب جرم و جنایت نمی‌شدی تو مسئولی و باید پاسخگو باشی.

بیخودی نآمد به خود، توش خواندی  
اختیارت خود نشد، توش راندی  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۷

آن مستی حاصل از همانیدگی‌ها و دیدن از طریق آن‌ها، بصورت خود به‌خودی به سراغ تو نیامد بلکه تو آن مستی را طلب کردی با چیزهای آفل و گذرا هم‌هویت شده و آن‌ها را در مرکز گذاشتی پس اختیارت خود به‌خود از دست نرفت بلکه تو عمداً آن را از دست دادی.

گر رسیدی مستی‌ای بی‌جهد تو  
حفظ کردی ساقی جان، عهد تو  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۸

اگر بدون جهد و کوشش‌های من‌ذهنی و از طریق فضاگشایی مست می‌شدی، در اینصورت خداوند، ساقی جان عهد تو را حفظ می‌کرد.

پشت‌داری بودی او و عذرخواه  
من غلام زلت مست اله  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۹

پشت‌دار: پشتیبان، حامی. زلت: لغزش  
در آن صورت خداوند حامی و پشت تو می‌شد و در مرکزت قرار می‌گرفت از هدایت، قدرت، حس امنیت و عقل او استفاده می‌کردی و عذر تو را می‌خواست. ای من غلام اشتباه و لغزش هر کسیکه مست خداوندست، چون مست خداوند هر اشتباهی هم بکند، اشتباه نیست و درست است.

عَفوهای جمله عالم ذرّهای  
عکسِ عَفوت، ای ز تو هر بهره‌ای  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۰

ای خدایی که جمیع احسان‌ها از جانب توست همه بخشش‌های جهان ذرّهای از تجلی بخشش بی‌نهایت  
توست. [مولانا در این بیت می‌گوید باید دردها و رنجش‌های گذشته خود و من‌ذهنی دیگران را ببخشیم و مرکز  
خود را پاک کنیم.]

عَفْوَهَا كَفْتَهُ تَنَائِي عَفْوِ تَو  
نِيَسْتُ كُفُوَشْ اَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۱

ثنا: مدح، ستایش. کفو: همتا، نظیر  
خداوند، «همه بخشش‌های ما انعکاسی از بخشش توست که هیچ همتایی ندارد. ای مردم (از سرپیچی امر  
خدا) دوری کنید و مواظب باشید دردها به مرکزتان نیایند.» [بخشیدن گناهان گذشته خود و دیگران، انعکاس  
بخشش خداوند است موقع بخشیدن از جنس خداوند می‌شویم و بخشش خداوند در جهان نظیر و مانندی  
ندارد.]

(قرآن کریم، سوره نساء (۴)، آیه ۱)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ... إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»

«ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید، آن که شما را از یک تن بیافرید [همه انسان‌ها از یک هشیاری آفریده شده‌اند و امتداد خداوند هستند]... هر آینه خدا مراقب شماست.»

(قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۱)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»

«ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید، که زلزله قیامت حادثه بزرگی است.» [در این لحظه زمین همانیدگی‌ها بوسیله خداوند می‌لرزد تا همانیدگی‌ها بیفتند و مرکز ما عدم شود.]

(قرآن کریم، سوره لقمان (۳۱)، آیه ۳۳)  
 «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ»

«ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، و بترسید از روزی که هیچ پدری چیزی [از عذاب دوزخ را] از فرزندش دفع نمی کند، و نه هیچ فرزندی دفع کننده چیزی از [عذاب] پدر خویش است. [مگر آنکه فضا را باز کند و خداوند به او کمک کند.] بی تردید وعده خدا حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد [چیزها را در مرکزتان نگذارید و از طریق آنها فکر و عمل نکنید]، و مبادا شیطان شما را به [کرم و رحمت] خدا مغرور کند.»

ز آن سوی کاندازیِ نظر، آن جنس می‌آید صُورِ  
 پس از نظر آید صُور، اشکال مرد و زن شده  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۸۱

خداوندا به هر سویی که نظر بیافکنی آن جنس را می‌آفرینی، پس از نظر جان‌بخش تو اشکال مرد و زن بوجود می‌آید، گرچه انسان‌ها به صورت‌ها و رنگ‌های مختلفی خلق می‌شوند همه یک هشیاری بوده و امتداد تو هستند. [اما در طول تاریخ انسان‌ها با فکر و عمل براساس من‌ذهنی شرطی شده، به زن‌ها و مردها خاصیت‌هایی دادند (زن‌ها بیشتر با درد و مردان با می‌دانم همانیده شدند) و هشیاری جسمی پیدا کردند، ولی از دید زندگی، هر دو از جنس «نظر» هستند و هیچ فرقی با هم ندارند هر دو یک من‌ذهنی درست می‌کنند و باید با عدم کردن مرکز از جنس هشیاری نظر شوند.]

جانشان بخش و، ز خودشان هم مَران  
 کام شیرین تواند ای کامران  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۲

خداوندا، بر جان هشیاری شان بیفزا و آنان را از پیشگاه خود دور مفرما زیرا ای کامران، آنان از عطا و بخشش  
 بی نهایت تو کامشان شیرین شده است و به بخشش تو امید بسته اند.

رحم کن بر وی که روی تو بدید  
 فرقت تلخ تو چون خواهد کشید؟  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۳

فُرقت: فراق، جدایی  
 بر کسیکه روی تو را دیده است رحم کن، او چگونه می تواند طعم تلخ فراق و جدایی از تو را تحمل کند؟ خداوندا  
 ما روی تو را در روز الست دیده ایم و تاب تحمل فراق و جدایی از تو را نداریم.



از فراق و هجر می گویی سخن؟  
 هر چه خواهی کن، ولیکن این مکن  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۴

هجر: دوری، هجران  
 خداوندا، آیا از فراق و دوری سخن می گویی؟ وقتی که از فکری به فکر دیگر رفته فاصله بین فکرها را می بندم و بصورت «یک باشنده ذهنی-هیجانی» بلند می شوم از تو دور می شوم، هر کاری دوست داری بکن ولی این دوری و جدایی را از بین ببر.

صد هزاران مرگ تلخ شصت تو  
 نیست مانند فراق روی تو  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۵

صد هزاران مرگ بیشمار و تلخ، مانند دوری روی تو نیست بعبارتی اگر دردهای هشیارانه بسیاری بکشم و به من ذهنی بمیرم، در مقابل فراق روی تو چیزی نیست.

تلخی هجر از دُکور و از اناث  
دور دار ای مجرمان را مستغاث  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۶

دُکور: جمع دُگر به معنی جنس مذکر  
اناث: جمع اُنثی' به معنی جنس مؤنث  
مُستغاث: فریاد رس  
ای فریادرس گنه کاران، تلخی دوری و فراق را از مردان و زنان دور بفرما.

بر امید وصل تو مُردن خوش است  
تلخی هجر تو فوق آتش است  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۷

به امید وصال تو جان سپردن و مردن نسبت به من ذهنی دلنشین است. تلخی دوری و فراق از تو از آتش هم  
سوزنده تر است.

گبر می گوید میان آن سقر  
چه غم بودی گرم کردی نظر؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۸

گبر: کافر  
سقر: جهنم، آتش دردهای منِ ذهنی

منِ ذهنی، می گوید: «اگر در میان آتش دردهای منِ ذهنی ام، نظر و عنایتی به من می فرمودی چه غمی داشتم؟»  
[ولی آیا این منِ ذهنی، مقدمات عنایت و بخشش خداوند را فراهم می کند؟ حاضر است، قانون جبران را اجرا کرده، فضاگشایی کند و درد هشیارانه بکشد؟]

کآن نظر شیرین کننده رنج‌هاست  
 ساحران را خون‌به‌های دست و پاست  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۹


زیرا که نظر و عنایت خداوند همه رنج‌ها را شیرین و دلنشین می‌کند و آن نظر، خونبه‌های دست و پای جادوگران است ما هم مانند جادوگران، من‌های ذهنی از طریق فکرهای همانیده به چیزهای بی‌جان، فکرها و دردها جان داده و زندگی را به درد و مانع تبدیل می‌کنیم. اگر درست متوجه شویم، دست و پای من‌ذهنی یعنی فکرها و توانایی‌های توهمی‌اش را کنار گذاشته، فضا را باز کرده و به اژدهای حضور، زندگی زنده این لحظه تبدیل می‌شویم.

با تشکر:  
 تنظیم‌کننده متن: خانم فاطمه  
 گوینده: خانم فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)